

نگاهی دیگر به برخی از ابعاد شورش زنگیان (۲۵۵-۲۷۰هـ.ق)

دکتر غلامرضا برهمند^۱، محمد محمودی^{۲*}

چکیده

در نیمه‌ی دوم قرن سوم (۲۵۵ هـ.ق) در جنوب بین‌النهرین، همزمان با خلافت مهتدی عباسی (۲۵۵-۲۵۶ هـ.ق)، فردی به نام علی بن محمد علم طغیان برافراشت. او توانست غلامان و بندگان سیاه را با خود همراه سازد و توسط ایشان پایه‌های خلافت عباسی را به لرزه درآورد. غلامان که آرزو داشتند از زیر بار ظلمی که به آن‌ها می‌شد خارج شوند، پس از قیام، خود همان راهی را رفتند که از آن بسته بودند و به زمین‌داری، کنیزخواهی و بنده‌پروری پرداختند. آن‌ها شهرها و روستاها را مورد حمله و تاخت و تاز قرار دادند، پرده‌ها دریدند، هتک حرمت‌ها کردند، خانه‌ها ویران نمودند و مزارع سوختند. تا آن که در سال ۲۶۶ هـ.ق نیروهای خلیفه‌ی بغداد به منطقه گسیل شد و پس از چهارده سال درگیری‌های خونین، این قیام در سال ۲۷۰ هـ.ق با قتل علی بن محمد (صاحب الزنج) سرکوب گردید.

موضوع این مقاله به صورت توصیفی - تحلیلی و به روش مقایسه‌ای و تهیه‌ی یادداشت (فیش‌برداری) از منابع دست اول و مآخذ گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. این بررسی نشان می‌دهد که رهبر این جنبش، برای دستیابی به قدرت به هر کاری دست زده و از عقیده و مذهب برای پیشبرد هدف‌های خود بهره گرفته است. پژوهش حاضر بر آن است، تا با تجزیه و تحلیل قیام زنگیان و اوضاع خلافت عباسی، پاسخی درخور برای این پرسش‌ها بیابد: قیام چگونه آغاز شد، رهبر آن چه کسی بود، و از چه دین و مذهبی پیروی می‌کرد و این که آیا او علوی بوده است، یا خیر؟

واژگان کلیدی: علی بن محمد، صاحب الزنج، زنگیان، بردگان سیاه، خلافت عباسی

۱. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، گروه تاریخ، تهران، ایران.

۲. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، گروه تاریخ تمدن و فرهنگ ملل اسلامی، تهران، ایران.

* مسئول مکاتبه: mahmudi1354@yahoo.com

تاریخ دریافت: بهار ۱۳۹۱، تاریخ پذیرش: پاییز ۱۳۹۱

مقدمه

در طی روزگاران، هرگاه عده‌ای مورد ظلم و ستم حکومتی قرار می‌گرفتند، برای احقاق حق خود، دست به شورش می‌زدند و نارضایتی خویش را اعلام می‌کردند. گاهی موفق به تغییر حکومت و سردمداران آن می‌شدند و گاهی ناکام می‌ماندند. پس از دوران پیامبر(ص) و خلفای راشدین، فرزندان علی بن ابیطالب (ع) و پیروان ایشان، چون خلافت را حق از دست رفته‌ی خویش می‌دانستند، دست به شورش و قیام می‌زدند. اما هر بار توسط خلفا به شدت سرکوب می‌شدند. در این میان، عده‌ای سودجو نیز بودند که برای دستیابی به منافع و رسیدن به خلافت و قدرت، خود را از جمله‌ی فرزندان علی (ع) معرفی می‌کردند و دست به قیام می‌زدند. یکی از این افراد علی بن محمد بود، که اصل و نسب ایرانی داشت. وی پس از آن‌که قیام خود را آغاز نمود، به هر جا که می‌رفت، برای آن‌که از حمایت مردمی برخوردار گردد، خود را علوی معرفی می‌کرد. علی بن محمد در هر جا، به فراخور احوال و اوضاع و شرایط، خود را با نامی معرفی می‌نمود. این عمل او، نشان از آن داشت که وی خود را وابسته به نام و نسب خاصی نمی‌دانست، و بیشتر به فکر پیشرفت کار و عمل خویش بود. چنان‌که زمانی خودش را مهدی معرفی نمود و سکه‌هایی به نام «مهدی علی بن محمد رهایی بخش [منجی]»^۱ (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۷۸) ضرب نمود، و با این کار، بر نفوذ خود در بین علویان افزود.

اگر چه عده‌ای او را از آل علی و شیعه‌ی او دانسته‌اند، اما به نظر می‌رسد، او خود را منتسب به علویان کرده؛ اما درحقیقت شیعه‌ی علی نبوده، بلکه احتمالاً از خوارج ازارقه بوده (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲/۵۹۵) و برای آن‌که از نیروی بالقوه‌ی شیعیان استفاده کند، تظاهر به این مذهب نموده است.

۱. اوضاع سیاسی - نظامی خلافت عباسی و زمینه‌های قیام

بنابر گزارش منابع تاریخی، خلافت عباسی با کمک و یاری گسترده‌ی ایرانیان روی کار آمد. ابومسلم خراسانی مبارز ایرانی در رأس نیرویی قرار داشت که توانست قدرت خلفای بنی‌امیه را فرو پاشد و خلافت عباسی را بنا نهد. ابوالعباس سفاح اولین فرد از خاندان عباسی بود که به خلافت رسید. اما قدرناشناسی او باعث کشته شدن ابوسلمه (از سرداران ایرانی وی) گردید. درست همان‌گونه که ابوالعباس، ابوسلمه را از بین برد، منصور (خلیفه‌ی دوم) نیز با

۱. در کتاب مزبور واژه‌ی «رهایی بخش» آمده، اما به احتمال قوی واژه‌ی درست آن «منجی» است.

حق‌ناشناسی، ابومسلم را با همه‌ی اقتدارش، به قتل رسانید (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۷۰۷). با این حال، در این دوران قدرت ایرانیان رو به افزایش بود. چنان که منصور به ولیعهد و فرزندش وصیت کرد: «به خراسانیان (ایرانیان) نیکی کن، زیرا آنان انصار و شیعه‌ی تو هستند. اموال و خونهایشان را در راه دولت تو بذل کرده اند. مگذار محبت تو از دلهایشان برود» (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/۳۷۵).

اما در دوران هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه.ق)، پس از آن که خاندان برمکیان به اوج شکوه و عزت رسیدند و در همه‌ی کارها آثار نیک پدید آوردند، موجب ترس و بیم خلیفه شدند، و این باعث گردید که هارون در صدد سر به نیست کردن آن‌ها برآید. اما ایرانیان همچنان در کارها نفوذ و قدرت داشتند؛ به طوری که مأمون به یاری ایرانیان خلافت را از امین برگرفت (۱۹۸ ه.ق).

دوران شکوه و عظمت خلفای عباسی، که با حضور ایرانیان به اوج اقتدار رسیده بودند، با به خلافت نشستن معتصم و سپردن کارها به دست ترکان، رو به ضعف و سستی نهاد. از دلایل این کار، می‌توان عدم اعتماد او به ایرانیان و اعراب را برشمرد. کار ترکان آرام آرام به اندازه‌ای بالا گرفت که در دوران متوکل قدرت تمام یافتند؛ تا آنجا که در امر خلافت دخالت و خلیفه عوض می‌کردند، یا با دسایس گوناگون خلیفه‌ای را از میان برمی‌داشتند. به‌عنوان مثال، هنگامی که واثق درگذشت، به بحث پرداختند و متوکل را حاضر ساختند و بر او دراعه و امامه پوشاندند و او را «المتوکل علی الله» لقب نهادند (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۲/۴۹۶). وقایعی که از پس دوران معتصم در چهار گوشه‌ی خلافت عباسی رخ داد، راه را برای شورش‌ها و قیام‌های متعددی هموار ساخت. یکی از این قیام‌ها که از اهمیت مذهبی، اجتماعی و سیاسی برخوردار بود، قیام زنگیان است، که در اواخر خلافت مهدی عباسی، تحت شرایط و عوامل خاص آن دوره به وقوع پیوست.

قیام‌ها و شورش‌ها

با آغاز حکومت عباسی، شورش‌ها و قیام‌های متعددی، مخصوصاً متأثر از دیدگاه شیعی، به وقوع پیوست، که از اولین آن‌ها می‌توان به قیام محمد بن عبدالله (نفس زکّیه) و برادرش ابراهیم و همین‌طور حسین بن علی (صاحب فخ) اشاره نمود. همچنین قیام‌های سنباد، استادسیس، مقّع و ابوالسرایا در این دوران روی داد. اما مهم‌ترین این قیام‌ها، قیام بابک خرم دین بود.

به سال ۱۹۲ هـ. ق در زمان هارون، خرمیان در سرزمین جبال^۱ خروج کردند. این نخستین قیام خرمیان بود. هارون، پسرش محمدامین را همراه عبدالله بن مالک خزاعی، به سوی خرمیان فرستاد. او موفق شد شمار بسیاری از ایشان را از میان بردارد، عده‌ای از آنان هم در شهرستان‌ها پراکنده شدند (دینوری، ۱۳۶۶: ۴۳۲). در سال ۲۰۱ هـ. ق، به روزگار مأمون، بابک مدعی شد روان جاویدان بدو منتقل شده است. مردم دیار «بذ» (یکی از کوه‌های آذربایجان با دژی بر فراز آن) که از یاران جاوید بن سهل بودند به او پیوستند، و علیه خلیفه شوریدند (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۰۱۲). بابک در محیطی پرورش یافته بود که فکر و طبع بیشتر مردم آنجا متوجه پیدایش شخصی بود که بتواند به ایشان آزادی دینی و اجتماعی بخشد. در میان اطرافیان او حس کینه‌توزی و خشم و آرای ضد عربی رواج داشت. این بغض و عداوت نسبت به عرب که در همکیشان او کم و بیش موجود بود، در مزاج وی که دارای روحی قوی و ادراکی عملی بود، به درجه‌ای تندتر و اندازه‌های بیشتر نمایان شد (صدیقی، ۱۳۷۲: ۳۱۶).

این قیام به سال ۲۲۲ هـ. ق در زمان معتصم عباسی، با دستگیری و قتل بابک سرکوب گردید؛ اما هزینه‌ی این رویارویی (بین افشین و بابک)، جز خواربار، علوفه و ارزاق، روزانه ده هزار درهم بود که هنگام حرکت پرداخت می‌شد؛ و اگر افشین در اردوگاه می‌ماند، پنج هزار درهم به او پرداخت می‌شد (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۰۱۲). این جنگ و جنگ‌های دیگر یکی از عوامل ایجاد اوضاع بد اقتصادی و تهی شدن خزانه‌ی حکومت عباسی گردید. در نتیجه‌ی این جنگ‌ها، زمین‌های کشاورزی تخریب و اوضاع اقتصادی مردم به هم ریخت و مردم هر روز تهیدست‌تر شدند.

قیام یعقوب لیث صفار

تقریباً همزمان با قیام زنگیان، یعقوب لیث در سیستان علیه خوارج و در راستای ایجاد امنیت محلی قیام نمود. او پس از آن که در سیستان یارانش فزونی یافتند، طرفداران محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر را به فرمان خود فرا خواند، و پس از جنگی سخت، هرات و بوشنج را زیر فرمان گرفت و دو شارسان از آن او گشت (ابن اثیر، همان: ۴۲۴۸؛ ابن خلدون، همان: ۵۳۱).

فعالیت، سرسختی و استعداد نظامی یعقوب، باعث گردید، نواحی مختلف سرزمین‌های شرق جهان اسلام، یکی پس از دیگری، در مقابل او سر به اطاعت فرو آورند. در این زمان

۱. جبال: این ناحیه را شهرهای پهلویان (پهلوانان) نامیده‌اند که عبارت بودند از: همدان، ماسبدان و مهرجان قنق (صیمره

یاکمره)، نهاوند، دینور و کرمانشاهان (به نقل از ابن الفقیه، ۲۳).

اوضاع داخلی خلافت عباسی چنان درهم و آشفته بود که خلفا فقط به اطاعت اسمی و ظاهری یعقوب، راضی بودند. لیکن یعقوب با حمله به فارس، که از نواحی مهم مالیاتی عباسیان محسوب می‌شد، چشمه‌ی مالی خلافت را در این ایالت خشکاند؛ و این امر با تسخیر نواحی دیگر ایران، از قبیل مازندران و خوزستان، کامل گردید. استاد باستانی پاریزی در این خصوص می‌نویسد: «یعقوب و لشکریانش آنچنان دلیری از خود نشان دادند، که موفق شدند اسبهای خود را در کنار دجله و در ساحل خزر و در حاشیة جیحون آب دهند» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳: ۴۳۴).

از آنجا که پیروزی‌های یعقوب، معتمد (خلیفه‌ی وقت) را هراسان ساخته بود، به او نامه نوشت که منشور امارت به او نخواهد داد، و این کارها که کرده، به فرمان او نبوده است. و این نامه را نیز به حاجیان خراسان و طبرستان فرستاد. چون یعقوب چنین دید، در سال ۲۶۲ هـ. ق، عازم اهواز شد تا با معتمد دیدار کند. معتمد، اسماعیل بن اسحاق، یکی از سرداران ترک خود را فرستاد، تا از آمدن او جلوگیری کند. پس از آن یعقوب نامه‌ای برای معتمد فرستاد و خواستار امارت طبرستان، خراسان، جرجان، ری، فارس و شرطگی بغداد شد. اما موفق (برادر خلیفه) افزون بر این‌ها، حکم امارت بر سجستان و کرمان را نیز به او داد. این رویدادها همه نشان از ضعف دستگاه عباسیان داشت، که نمی‌توانست سرزمین‌هایش را ایمن نگه دارد. پس از آن که یعقوب خواستار آن گردید که به دیدار معتمد برود، معتمد برادرش موفق را به جنگ با او فرستاد. موفق نهری را که از دجله منشعب می‌شد، در میان اردوگاه یعقوب روان ساخت، و در قسمت عقبه‌ی سپاه، باروبنه‌ی یعقوب را به آتش کشید. بدین ترتیب، لشکر یعقوب در میان آب و آتش راهی جز فرار ندید (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۵۳۵). در نتیجه، سپاه یعقوب درهم شکست (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۵۴). یعقوب با یاران ویژه‌اش تنها ماند و در جندی‌شاپور رخت اقامت افکند. در این زمان، صاحب الزنج بدو نامه‌ای نوشت و او را برای حمله‌ی مجدد به بغداد برانگیخت و به وی نوید یاری داد. اما یعقوب دبیرش را فرمود که چنین بنویسد (ابن اثیر، همان: ۴۳۲۹-۴۳۳۰): «قل یا ایها الکافرون لا اعد ما تعبدون...»^۱. تعجب آور است که یعقوب چرا درخواست اتحاد را در زمانی رد نمود که شکست خورده بود.

چنین به نظر می‌رسد در اثر اعمال زنگیان و تبلیغات نظام حاکم علیه آنان، زنگیان مردمانی بی‌دین و غاصب معرفی شده بودند. این مسئله را از نوشته‌ی استاد باستانی پاریزی بهتر می‌توان دریافت: «یعقوب می‌دانست اگر با پیشنهاد زنگیان (اتحاد با یکدیگر) موافقت

۱. قرآن کریم، سوره‌ی کافرون: «بگو ای خدا ناباوران آنچه را شما نمی‌پرستید من می‌پرستم».

نماید، از نظر سیاسی کارش در تمام ممالک اسلام فلج خواهد شد» (باستانی‌پاریزی، همان: ۴۰۹). با توجه به سایر عوامل و این که زنگیان مهر تکفیر بر پیشانی‌شان خورده بود، می‌توان احتمال داد که یعقوب برای آن که یاران وفادار و متعصبش از گرد او پراکنده نشوند، و نامش به دلیل همکاری با زنگیان از بعد سیاسی در عالم اسلامی آلوده نگردد، از این فرصت استفاده نکرد.

۲. اوضاع اقتصادی، مالی و طبقاتی خلافت عباسی

بدون شک، ضعف اقتصادی زمینه را برای بروز مشکلات اجتماعی و فکری مهیا می‌سازد. در اینجا لازم است مختصری درباره‌ی بنیه‌ی مالی خلافت عباسی در نیمه‌ی نخست سده‌ی سوم هجری قمری سخن بگوییم:

دوران خلافت عباسی را به‌صورت بسیار کلی می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره‌ی نخست آن را عصر طلایی گویند، که از پیدایش حکومت عباسی (۱۳۲ هـ.ق) تا مرگ مأمون (۲۱۸ هـ.ق) ادامه یافت. در این مدت، دولت عباسیان به منتها درجه‌ی عظمت نائل شد. ثروت دولت به حدی افزایش یافت که پیش و پس از آن هرگز بدان میزان نرسید. اما دوره‌ی دوم، که روزگار انحطاط و تزلزل به شمار می‌آید، از خلافت معتصم (۲۱۸ هـ.ق) آغاز و با سقوط بغداد به دست مغولان منتهی گردید. در طی این مدت، ثروت خلافت عباسی بسیار کاهش یافت و رو به ضعف نهاد. سرانجام نیز پذیرفت و از میان رفت (جرجی‌زیدان، ۱۳۸۶: ۲۳۹). از دوره‌ی معتصم به بعد، امور مالی دولت، به سبب اسراف خلفا و فرماندهان ترک به وخامت گرایید، و آنچه بر ضعف مالی افزود، جدا کردن خزانه‌ی ویژه‌ی خلیفه از بیت‌المال مسلمانان بود. با شدت گرفتن نفوذ ترکان، آنان بر بیت‌المال چنگ انداختند، در حالی که خلفا به افزایش دارایی‌های خزانه‌ی ویژه‌ی خویش اهمیت می‌دادند (طوقش، ۱۳۸۰: ۱۸۸).

معتصم، نگهبانان ترک می‌آورد و لباس‌های زیبا و زرنگار بر اندامشان می‌پوشاند (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲/۴۶۶). این افراد گارد نظامی خلافت را تشکیل می‌دادند. او اموال بسیاری صرف آنان می‌کرد. همچنین معتصم اموال زیادی صرف ساختن سامرا کرد. کاخ‌های پیوسته‌ی شهر تا هفت فرسخ در ساحل شط امتداد داشت و هر یک از خلفا، پول‌های هنگفتی که افسانه‌آمیز به نظر می‌رسید، در ایجاد گردشگاه‌های جدید صرف می‌کردند. متوکل نیز در سال ۲۴۵ هـ.ق نقشه‌ی شهری را پی‌افکند و هزاران هزار دینار هزینه‌ی آن نمود. در آن شهر قصر اللؤلؤ را ساخت که تا آن زمان در بلندی کس همانند آن ندیده بود، و

نهری برای آن حفر کرد که آن را «متوکلیه» نامید (ابن اثیر، همان: ۴۱۴۹). در کنار کاخ خود مناره‌ای به نام ملویه ساخت. مسعودی می‌نویسد: «متوکل برای قصر هارونی و جعفری بیش از صد میلیون درهم خرج کرد» (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲/۵۳۰).

بنابر منابع، اتامش از امرای ترک نژادی بود که به روزگار مستعین، تمام بیت المال را از آن خود کرد و آن را حیف و میل نمود. وقتی سپاهیان از او مستمری خواستند، داد زد و گفت: «خاک بگیرید که پولی در کار نیست». (علبی، ۱۳۵۹: ۸۳). و معتز اولین خلیفه‌ای بود که با زیور و طلا سوار اسب شد؛ در حالی که خلیفگان عباسی پیش از او و نیز گروهی از بنی‌امیه کمربند و غلاف شمشیر و زین ولگامشان زیور سبک نقره داشت (مسعودی، همان، ۵۸۰).

خلاصه آن که تمام این مسائل به پریشانی مالی و اقتصادی خلافت عباسی کمک کرد و موجب شورش‌های گوناگون شد. مهم‌ترین علت شورش زنگیان نیز همین عامل اقتصادی و مالی بود.

۳. اوضاع دینی و مذهبی خلافت عباسی

هر قدر زمان بر نهضت اسلامی می‌گذشت، خلوص نیت، شور و شوق دینی و سادگی عرب نقصان می‌یافت و عجب و نخوت، جاه‌طلبی، طمع و شهوات دیگر برایشان غلبه می‌نمود. حتی در زمانی که هنوز جمعی کثیر از یاران پیامبر (ص) زنده بودند، خلیفگان راه و رسم پیشینیان خود را رها کردند. رویه‌ی نامشروع آن‌ها باعث شد که جمعی بسیار از عدل و مساوات منحرف شوند. تشکیل دولت عباسی، تنها انقلابی سیاسی نبود، بلکه این انقلاب جنبه‌های دینی هم داشت. حکومت امویان، صرفاً عربی بود. ایشان روایات عرب را در مقرر خود دمشق، مجاور بادیه، حفظ می‌کردند. اما عباسیان، خلافت خود را از جانب خدا می‌دانستند و حکومت را بنابر اصول سیاسی و روحانی تأسیس کردند و ظاهراً قدرت خود را برپایه‌ی حق قرار دادند. عباسیان، مانند ساسانیان، مدعی بودند، دین حقیقی را که در زمان پیشینیان ایشان در هم و مغشوش شده بود، احیا می‌کنند؛ می‌گفتند مکتب‌شان روحانی است؛ رؤسای دنیوی نیستند، بلکه رؤیسان دینی‌اند (صدیقی، همان: ۱۱۸).

مأمون، معتصم و واثق، سه خلیفه‌ی متوالی، طریقه‌ی معتزله را به حسن قبول تلقی نمودند و به اشاعه و ترویج آن پرداختند (مسعودی، همان: ۴۷۹). آنان مسلمانان تابع اکثریت، یعنی پیروان مذهب اشعری را، به جای آن که آزاد بگذارند، تحت تعقیب قرار دادند و با کمال تعصب و عناد با آن‌ها رفتار کردند و سرانجام اذیت و آزاری که در حق آن‌ها روا

داشتند، منجر به عکس‌العملی اجتناب‌ناپذیر گردید، و معتزله که نفوذ سیاسی آن‌ها در دوره‌ی خلفای مذکور به منتها درجه رسیده بود، پس از مدتی، یعنی در دوره‌ی متوکل، نفوذ و اقتدارشان را به کلی از دست دادند، و طرفداران اشاعره به قدرت رسیدند.

متوکل در این دوره بحث و جدل و مناظره را که در ایام مأمون و معتصم و واثق در میان مردم معمول شده بود، ممنوع کرد و همه را به تسلیم و تقلید وا داشت، و بزرگان محدثین را گفت تا حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت را رواج دهند (مسعودی، همان: ۴۷۶). همچنین، بدرفتاری متوکل نسبت به آل علی (ع) نیز که در عهد مأمون، معتصم و واثق به‌راحتی می‌زیستند، باعث شد که جمع کثیری از ایشان از عراق به طرف ری، قزوین، زنجان، گیلان، طبرستان و جرجان بگریزند و در این نقاط به دعوت مردم برضد بنی‌عباس مشغول شوند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، می‌توان به سادگی به جوّ اختناق، سرکوب و تفتیش عقاید در آغاز قرن سوم هجری قمری پی‌برد، و این اعمال را می‌توان یکی دیگر از عوامل مؤثر در شکل‌گیری قیام‌های دینی و مذهبی دانست.

۴. فساد اخلاقی دستگاه خلافت

امین نخستین خلیفه‌ای بود که خدمتکاران بسیار گرد آورد و آنان را مقرّب خود ساخت. خواجه‌های زیادی خرید و آنان را انیس شبانه‌روزی و سرپرست غذاها و نوشیدنی‌ها و امر و نهی خویش قرار داد. او از نظر سیاسی و یا محافظت شخصی خود، خدمتگزارانی بر خود گرد آورد. اما منظوری جز خوشگذرانی و عیاشی نداشت (ابن اثیر، همان: ۳۸۲۶). گویند او شیفته ماهیگیری با کنیزک محبوب خویش بود و در این کار با او به مسابقه می‌پرداخت (مناظر حسن، ۱۳۸۰: ۲۷۸). از ابراهیم بن مهدی نقل است، هنگامی که بغداد در محاصره‌ی سربازان مأمون بود، به دیدن خلیفه رفت و دید که امین تور به دست دنبال ماهی گوشواره دار می‌گردد (گوشواره دار ماهی‌ای بود که در خردسالی آن را شکار کرده بود و دو حلقه‌ی طلا که دو مروارید بر آن بود، به گوش‌های ماهی آویخته بود).

دربار خلفا مملو از کنیزکانی بود که از چهار گوشه‌ی سرزمین‌های خلافت اسلامی آورده بودند. متوکل چهار هزار کنیز داشت، که با تمامی آنها خفته بود (مسعودی، همان: ۵۳۰). او فردی هرزه، عیاش و شهوتران بود که در هنگام مستی به زمین می‌افتاد و خادم بالای سرش او را بلند می‌کرد (همان، ۵۲۸). واثق نیز دست کمی از متوکل نداشت. او در نتیجه‌ی زیاده‌روی در عیش و نوش و خوشگذرانی، صحت خود را از دست داده و مزاجش علیل شده و

به مرض استسقاء و عطش دائمی مبتلا گردیده بود (سایکس، ۱۳۷۷: ۲/۱۷). معتمد نیز به مهم امور توجهی نداشت، و خود اغلب به عیش و عشرت مشغول و به وقوف در علم موسیقی موصوف بود. اکثر اوقات با اهل ساز و آواز هم‌صحبتی داشت و همواره بامستان و خموران همنشین بود و از منصب خلافت جز نامی نداشت (باستانی‌پاریزی، همان: ۳۷۶).

تجمات دربار خلفای عباسی از راه وصول مالیات و عوایدی که رعایا فراهم می‌کردند، برپا شده بود. خلفا به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند، توجه به حال رعیت و آسایش خاطر آن‌ها بود. ظلم و ستم‌هایی که از سوی خلفا نسبت به رعایا اعمال می‌شد، بی‌حد و حصر بود. وقوع قیام‌های متعدد در این ایام، علیه ظلم و ستم، در ابعاد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، دال بر خلاف‌کاری‌ها و فساد است که در بین خلفا و عمال ایشان رایج بود. این مفاسد و اعمال غیرعادی، خلافت را از درون می‌پوساند، و آن را ضربه‌پذیر می‌ساخت؛ مردم را نسبت به آن بی‌تفاوت و حتی متنفر می‌کرد، و باعث می‌گردید تا رعایا به نحوی علیه این مفاسد و دستگاه مستبد به پا خیزند، و در قیام‌هایی که علیه خلفا به راه می‌افتاد، شرکت کنند (آژند، ۱۳۶۴: ۴۰). ویل دورانت به نقل از نولدکه در کتاب تاریخ تمدن خود می‌نویسد: «پیش از آنکه خلافت به وسیله نیروهای خارجی سرنگون شود، عوامل داخلی کار آن را به تباهی کشانید و نیروی خلفا در اثر افراط در شرابخواری، شهوترانی، عیاشی و بیکاری سستی گرفته بود. گروهی از خلفای ضعیف به تخت نشستند، که از مشکلات حکومت به لذت‌های سستی‌زای حرم پناه می‌بردند. فزونی ثروت و اطلاع از وسایل راحت و رواج کنیزبازی و لواط در طبقه‌ی حاکم، نیز نفوذ آن در بین مردم، خصایص جنگی‌شان را از میان برد» (دورانت، ۱۳۷۳: ۲۶۰).

۵. رهبر قیام زنگیان

بدون شک، شرح حال علی بن محمد، الهام بخش و پیشوای شورش زنگیان، چنان مورد توجه است که پژوهشگر را وا می‌دارد که در باب زندگی وی که مدت‌درازی خلافت عباسی را به چالش کشانید، به موشکافی و جستار دقیق دست زند. اما این کار ساده‌ای نیست. چه، منابع آگاهی ما، پیش از احراز مقام رهبری زنگیان توسط او، گذرا و شتابناک از سیره‌ی او عبور کرده‌اند. بی‌گمان نویسندگان این رویدادها به نحوی قلم زده‌اند که خلافت و خلفای وقت را خوش آید، و یا دست کم دارای نوعی تقوای سنتی (از آنجا که اطاعت از خلفا را به عنوان جانشینان پیامبر بر خود واجب می‌دانستند) بوده‌اند. به هر حال، ناسزاهای فراوانی نثار وی نموده‌اند، نظیر: «عدوالله، خبیث، خائن، لعین و پلید و...» (ابن اثیر، همان: ۴۳۰۷). از این‌رو، نباید انتظار داشت مورخان، زندگی وی را به گونه‌ای موسع و معتبر به رشته‌ی تحریر

درآورده باشند. ناگزیر باید متذکر شد که داده‌های منابع گوناگون در خصوص وی، توأم با غرض‌ورزی است. لذا، کار پژوهشگر بیش از پیش سخت خواهد بود، تا بتواند از میان مجموع اطلاعات غرض‌ورزانه‌ی آن‌ها به حقیقت حرکات و اعمال این شخصیت پی‌برد.

نام وی، چنان‌که گفته‌اند، علی بن محمد بن رحیم بود و نسب از طایفه‌ی عبدالقیس داشت. مادرش قرّه دختر علی بن رجب از بنی اسد بن خزیمه، از ساکنان یکی از دهکده‌های ورزنین ری به‌شمار می‌آمد، که در آنجا زاده و بزرگ شده بود (یاقوت حموی، ۱۳۸۳: ۱/۷). او خود گفته است که جدم محمد بن حکیم از جمله‌ی کسانی بود که با زید بن علی بن حسین بر ضد هشام بن عبدالملک قیام کرده بود. چون زید کشته شد، گریخت و به ورزنین پناه برد و در آنجا بماند. همچنین گفته بود، زادگاه عبدالرحیم در طالقان بوده و به سوی عراق رفته، آنجا بمانده و یک کنیز سندی خریده بود، و محمد پدر وی را از او آورده بود و او پسر این محمد است (طبری، ۱۳۷۵: ۱۴/۶۳۰۷). ابن ابی الحدید در کتاب *تجلی فضیلت* (شرح نهج البلاغه)، می‌نویسد: صاحب الزنج که در فرات بصره به سال ۲۵۵ هـ. ق ظهور کرد، خود را علی بن عیسی بن زید بن علی بن ابیطالب معرفی نمود (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۳: ۲/۳۱). همچنین در *تاریخ طبری* آمده است: هنگامی که از سامرا به بحرین رفت، آنجا دعوی کرد علی بن محمد بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب است (طبری، همان‌جا). ابن اثیر نیز در *الکامل* آورده است: در فرات بصره، مردی هویدا شد که خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب می‌پنداشت (ابن اثیر، همان: ۴۲۶۷)؛ و در ادامه می‌نویسد: هنگام ورود به بغداد، نسبی دیگر برای خود تراشید و خویش را محمد بن احمد بن عیسی بن زید نامید. باز ابن اثیر آورده است: چون آن پلید (در جای جای *الکامل* این گونه القاب برای علی بن محمد به کار رفته است) بصره را ویران کرد، پشت خود را به یحیی بن زید رساند، زیرا گروهی از علویان بدو می‌رسیدند. علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید، او دیگر پشت خود را به عیسی بن زید نمی‌رساند و خود را به یحیی بن زید پیوند داد. اما قاسم بن حسن نوفلی گوید: او دروغ گفته است، زیرا پسر یحیی، تنها دختری داشت که هنگام شیرخوارگی از دنیا رفت (همان: ۴۳۰۷).

همان‌گونه که ملاحظه شد، علی بن محمد در هر کجا، بنابه فراخور احوال و اوضاع و شرایط، خود را به نامی معرفی کرده، و خود را در قید و بند نسب خاصی محدود نکرده، بلکه مشغول کار خویش بوده و یا دست کم، از این روش برای پیشبرد هدف‌های خود بهره برده است. حال سؤال این است: آیا او حقیقتاً علوی بوده یا خیر؟

مسعودی منکر آن می‌شود و می‌نویسد: اعمالش نشان می‌دهد که طالبی بودنش مشکوک است؛ و در این باره دو روایت نقل می‌کند که ادعای او را تقویت می‌نماید. روایت اول: در سپاه وی کار به آنجا رسیده بود که زانی از فرزندان حسن (ع) و حسین (ع) و عباس و هاشمیان و سایر اعراب را می‌فروختند. هر زنگی بیست، سی تا از ایشان را در اختیار داشت (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۶۰۷)؛ و در روایت دوم آورده است: زنی از نسل حسن بن علی بن ابیطالب که کنیز یکی از زنگیان شده بود، از علی بن محمد یاری خواست و تقاضا کرد او را به زنگی دیگری بدهد و از محنتی که دچار آن است، خلاص کند. اما او گفت: این آقای توست و بیشتر از دیگران بر تو حق دارد (همان‌جا). حمدالله مستوفی نیز اصالت او را زیر سؤال برده است، بدین صورت که می‌گوید: مادر علی بن محمد، زن مردی علوی شد و او خود را علوی خواند (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۴: ۳/۳۳۲). ابن طقطقی نیز در الفخری می‌نویسد: نسب صاحب الزنج نزد گروه نسابین صحیح نیست و آنان او را از متهمین در نسب شمرده‌اند (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲/۳۳۴). اما عده‌ای دیگر او را علوی دانسته‌اند؛ از جمله طبری و ابن اثیر که او را علوی دلیر، ادیب، دارای شهامت و عزت نفس می‌دانند، که از ایران به عراق رفته و بنیان خلافت عباسی را به لرزه درآورده (طبری، همان: ۱۴/۶۳۱؛ ابن اثیر، همان: ۴۲۶۸-۴۲۹۸). اگرچه هم طبری و هم ابن اثیر، در بسیاری از جاها او را پلید و لعین خوانده‌اند. همچنین ابن قتیبه دینوری نیز او را علوی خوانده است (دینوری، ۱۳۸۰: ۲۷۶).

حال، پس از بررسی آنچه در خصوص شخصیت علی بن محمد نقل شد، می‌توان گفت هویت او اکنون نیز مورد بحث است، به گونه‌ای که پژوهشگر در شناخت او به دشواری‌های فراوان برمی‌خورد و این به سبب دگرگونی‌های سریعی است که او به تبع شرایطی که در آن می‌زیسته، در عقاید و اعمال خود ناگزیر پذیرفته است.

اما به نظر می‌رسد که او دارای اصالتی ایرانی بوده و برای بلندپروازی‌هایش ادعایی را بهتر از آن که خویش را علوی و منتسب به علویان بداند، ندیده است. حال، زید شد، یا عیسی، یا یحیی، و یا دیگری، برای او فرقی نمی‌کرد. او خود را علوی معرفی کرد، زیرا گمان می‌برد بدین وسیله حمایت دیگران از وی بیشتر خواهد بود. این‌که برخی او را علوی دانسته‌اند و جنبش او را نهضتی شیعی عنوان کرده‌اند، با توجه به اسناد و مدارک مذکور، چندان درست و حقیقی به نظر نمی‌رسد.

۶. چگونگی آغاز قیام

همان‌طور که پیشتر بیان شد، علی بن محمد در روستای ورزنین از توابع ری زاده شد. از دوران پرورش او چیزی نمی‌دانیم، جز آن که گفته‌اند او در آغاز به کار تنجیم و جادو و اصطراب سرگرم بود (علبی، ۱۳۵۹: ۲۵). اطلاع درباره‌ی وی از زمانی در دست است که شروع به تبلیغ تعالیم خود و جمع‌آوری پیروان کرده است. او در آغاز مردی فقیر و تنگدست بود و جز سه شمشیر، چیز دیگر نداشت؛ تا آنجا که زمانی اسبی بدو هدیه کردند، زین و لگامی نداشت که بر اسب بنهد و بر آن سوار شود. از این رو ریسمانی بر سر اسب خود می‌بست و بر آن سوار می‌شد (ابن طقطقی، همان: ۳۴۴). پس از آن، گام به سرزمین عراق نهاد و در سامرا پایتخت جدید رحل اقامت افکند. در آنجا با کسان نزدیک خلیفه و احوال (دایی‌ها) بنی‌عباس تماس گرفت. غانم شطرنجی و سعید صغیر از آن جمله بودند، که با ستایش و مدح آنان با شعر خویش ایشان را به بخشندگی وا می‌داشت (طبری، همان: ۱۴/۶۳۰۷). بدین ترتیب، با مسائل سیاسی و امور جاری خلافت عباسی آشنا گشت. این رویدادها در زمانی بود که ترکان دستگاه خلافت را ملعبه‌ی دست خویش قرار داده بودند و در امور آن اعمال نفوذ می‌کردند. زمام امور خلافت از هم پاشیده شده بود، و از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در وضع بدی قرار داشت. او دانست که لگام حکومت در دست کسانی است که از آیین حکومت‌داری چیزی نمی‌دانند. تصمیم خود را گرفت و راهی بحرین شد و مدعی گردید از فرزندان عباس بن علی بن ابیطالب است.

در آنجا مردم را به سوی خود خواند، گروه بسیاری بدو پیوستند. میان ایشان و نماینده‌ی خلیفه نبرد و فتنه‌ای عظیم رخ داد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۵۴۵). در بحرین او را پیامبر نامیدند و به او باژ (باج) پرداختند و به فرمانش گوش فرا دادند. پس از مدتی، او مجبور شد آنجا را ترک کند و به احساء پناه ببرد (طبری، همان: ۱۴/۶۳۰۷). در احساء نزد گروهی از قبیله‌ی بنی‌سعد بن تمیم فرود آمد و مدعی امامت شد. از او آورده‌اند که: «در آن ایام نشانه‌ای از نشانه‌های امامتم بر من آشکار شد. اینکه سوره‌هایی از قرآن بر من القا شد که آنرا از برنداختم و در یک ساعت زبانم بدان روان شد. از جمله سوره‌ی سبحان، کهف، صاد» (همان‌جا)؛ و نیز گفته بود: «درباره‌ی محلی که باید می‌رفتم اندیشه می‌کردم، صحرا نامناسب بود و از نافرمانی مردمانش به تنگ آمده بودم. در آن وقت ابری بر من سایه افکند و برق زد. صدای غرش آن به گوشم رسید که از آن مخاطب شدم که سوی بصره رو» (همان‌جا).

بعد از آن که مدتی را در بصره به سر برد، عامل بصره، همسر، دختر، پسر و کنیز وی را دستگیر نمود (ابن اثیر، همان: ۴۲۶۹). اما خودش موفق به فرار به سوی بغداد شد. یک سال

در آنجا ماند. خبر به او رسید که عامل خلیفه را رؤسای قبیله‌ی سعدیه و بلاییه عزل نموده‌اند. پس خود را به بصره رسانید (۲۵۵ هـ.ق) و در قصرالقرشی نزدیک رودی به نام عمود بن منجم فرود آمد و مدعی شد که نماینده‌ی فرزندان واثق (خلیفه‌ی پیشین عباسی) است و برای فروش زمین‌های شوره‌زار آمده است (طبری، همان: ۱۴/۶۳۱۱). او غلامان سیاه را فراخواند و وعده‌ی آزادی به آن‌ها داد. خلقی عظیم بر او گرد آمدند. او برایشان سخن گفت و نوید فرمانروایی داد. آن‌گاه پارچه‌ای بیاورد و بر روی آن نوشت: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجنة» (قرآن کریم، توبه، ۱۱۱)^۱ و آن را بر درفش خویش قرار داد (ابن اثیر، همان: ۴۲۷۶) و این آغاز راه بزرگی بود که علی بن محمد در پیش گرفت.

۷. عقیده و مسلک رهبر قیام

این بخش را در دو مبحث: الف، علی بن محمد و تشیع؛ ب، علی بن محمد و خوارج؛ پیگیری می‌کنیم، زیرا هر یک از مذاهب مذکور تأثیر بسزایی در افکار و اندیشه‌های علی بن محمد داشته‌اند. در بخش مربوط به تشیع به اندیشه‌ی مهدویت و چگونگی استفاده از آن توسط علی بن محمد، و در قسمت خوارج، از اعتقاد او به خوارج ازرقه سخن خواهیم گفت.

الف. علی بن محمد و تشیع

شیعیان در باب این‌که بعد از هر امامی جانشین او کیست و این جانشین چه مقامی دارد و آیا امامت به او ختم می‌شود یا نه، با یکدیگر اختلاف حاصل کردند، در نتیجه‌ی این اختلاف، به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند. ایشان به پنج گروه تقسیم شدند: ۱. کیسانیه، ۲. زیدیه، ۳. امامیه، ۴. غلاة، ۵. اسماعیلیه (شهرستانی، همان: ۴/۱۹۳).

اما در میان همه‌ی فرقه‌های شیعه فقط زیدیه و امامیه دارای مبانی و مکتب فقهی معتبرند و غالب علمای اهل سنت و جماعت نیز، این دو مکتب را مورد توجه قرار داده‌اند (همان، ۴/۱۹۲). نکته‌ی درخور توجه این‌که، محبوبیت علویان در طول تاریخ اسلام حتی ذره‌ای کاهش نیافت و هر زمان که یک علوی در نقطه‌ای قیام می‌کرد، مردم گرد او جمع می‌شدند. کسان دیگر نیز که اندیشه‌ی قیام بر ضد حکومت را داشتند - مانند ابوالسرایا - از وجود آن‌ها بهره می‌بردند. صاحب‌الزنج نیز برای آن‌که بتواند در زنگیان نفوذ کند، خود را علوی نامید (جعفریان، ۱۳۸۰: ۸۵)، تا بتواند قیام خود را به سر منزل مقصود برساند.

۱. همانا خدا جان و مال خدا باوران را می‌خرد و بدیشان بهشت می‌دهد.

اندیشه‌ی مهدویت و علی بن محمد

علی بن محمد در تمامی دوره‌ی فعالیت سیاسی خود، به اعتقادی که در اسلام مقامی والا یافته است، یعنی مهدویت، توسل جست. بنابراین اعتقاد، امام غایب در زمانی نامعلوم از پس پرده‌ی غیبت برون می‌آید و جهان مملو از ستم را از عدل و داد خود پر می‌کند. او مهدی منتظر است. اصولاً اعتقاد به مهدی و نجات دهنده‌ی بشر، عقیده‌ای دیرین است که از روزگاران کهن، جوامع بشری به آن باور داشته و در انتظار چنین شخصی بوده‌اند. چنان‌که بعضی از پادشاهان سلوکی و اشکانی به محض آن‌که بر تخت می‌نشستند، عنوان سوتر (soter)، یعنی نجات‌دهنده، بر خود می‌نهادند. در ادیان یهود، زرتشتی، بودایی، هندی و مسیحی نیز گروه بسیاری هستند که در انتظار منجی و رهاننده بر سر می‌برند (بعضی از خاورشناسان مهدی شیعه‌ی امامیه را با سوشیانس یا آخرین موعود زرتشتی مقایسه کرده‌اند). غالب این رهاندگان که مردم انتظار ایشان را می‌کشند، به اعتقاد آنان در پایان روزگار و آخرالزمان ظهور خواهند کرد. بنابراین، عقیده به ظهور مهدی آرزوی طبیعی بشر مظلوم است که به امید قیام او دل دردمند خویش را آرامش می‌دهند (مشکور، ۱۳۶۸: ۱۲۴). آنچه در میان عموم مسلمانان به مرور زمان شهرت یافته، این است که ناگزیر باید در آخرالزمان، مردی از خاندان پیامبر (ص) ظهور کند و دین را تأیید بخشد، عدل و داد را آشکار سازد، مسلمانان از او پیروی خواهند کرد و بر کشورهای اسلامی استیلا خواهد یافت و او را مهدی می‌نامند (ابن خلدون، همان: ۱/۶۰۷).

شیعیان اعتقاد دارند هر وقت شرایط و مقتضیات فراهم شود و زمان مناسب فرا رسد، امام آن دوره شمشیر برمی‌گیرد و قیام می‌کند، غاصبین مقام خلافت را می‌راند و حق ترضیع شده‌ی خود را باز پس می‌گیرد. از طرف دیگر، چنین به نظر می‌رسد که دست کم از اواخر قرن اول هجری، انتظار و اعتقاد به ظهور یک منجی و رهایی بخش انقلابی از دودمان پیامبر (ص) که در آینده ظهور کند و نظام فاسد، و ظلم و ستم را از میان بردارد و حکومت عدل و قسط را پی‌ریزد، روی خواهد نمود. این انتظار در همه‌ی اقشار و طبقات جامعه‌ی اسلامی وجود داشته است. منجی رهایی بخش یاد شده را شیعیان به نام قائم می‌شناختند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۹: ۳۴).

به لحاظ وابستگی شیعه به این باور- مهدویت- و نظر به رواج آن در میان مردم، عقیده‌ی مهدویت، مورد سوءاستفاده‌هایی قرار گرفته است. زیرا بسیاری از مخالفانی که خواهان حکومت بودند، بدان تمسک می‌جستند. امویان شخصی به نام سفیانی را به‌عنوان مهدی معرفی کردند که بنابر آن، در آینده، حکومت بنی‌امیه را دوباره سامان خواهد بخشید (علبی،

همان: ۴۰). در جایی دیگر، یکی از شورشیان بر امویان چیره شد و لقب مهدی بر خود نهاد. پس از چندی یکی از امویان بر او شورید و او هم لقب مهدی گرفت. بدین سبب، یک مهدی با مهدی دیگر به جنگ پرداخت (همان جا).

عباسیان نیز از این قاعده مستثنا نبودند، و این عقیده‌ی دینی که شعاری دینی-سیاسی بود، از دل هر رنج دیده‌ای برمی‌خاست. ابتدا حدیثی در میان مردم پراکندند. «حدیث نبوی: به خدا سوگند، حتی اگر یک روز از عمر جهان باقی مانده باشد، خداوند امویان را از خلافت برمی‌دارد، تا السفاح، المنصور و المهدی بیایند» (فرای و دیگران، ۱۳۷۹: ۴/۶۸). همچنین منصور لقب فرزند و ولیعهد خود را مهدی نهاد، تا حال و هوای دوره‌ی نهضت عباسیان را زنده کند. ظاهراً منصور بدان منظور این لقب را برای جانشین خود برگزید که سخت می‌کوشید، تا مثل هواخواهی‌ای که هاشمیان در گذشته از آن‌ها می‌کردند و شبکه‌ای از طرفداران عباسیان پدید آورده بودند و برضد امویان توطئه می‌کردند، پشتیبانی همگان را برای وارث خود جلب نماید (زرین کوب، همان: ۶۱).

چنان‌که مشاهده شد، علی بن محمد خود را در هر مرحله از مبارزاتش به شیعیان و اشخاص معروف آنان، مانند علی بن محمد بن احمد بن علی بن عیسی بن زید بن حسین بن علی بن ابیطالب، و یا علی بن محمد بن عبدالرحیم بن رجب بن یحیی، که در خراسان کشته شده بود، و یا به زید بن علی، متصل کرد. ظاهراً علی بن محمد خود را به چم و خم بحث تبار علوی نیفکند. چراکه آن‌ها را فی‌الغور می‌ساخت، تا مردم را بفریبد. او در واقع قدرت‌طلب بود نه تبارخواه. با این سخنان می‌توان به این نکته رسید که، در واقع اندیشه‌ی مهدی منتظر در همه‌ی مراحل زندگی سیاسی، همراه علی بن محمد بود و او با تیزهوشی از آن بهره‌برداری کرد. وی بنا بر ادعایش، مهدی بود و برای نفوذ در گروه علویان که تیره‌روزی رنجشان می‌داد، و انتظار مهدی‌رهای بخش را می‌کشیدند تا اندوهشان را برطرف سازد و از رنج و سختی روزگار بیرونشان برد، نامش را بر سکه ضرب کرد و خودش را «مهدی علی بن محمد‌رهای بخش [منجی]» (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۷۸) نامید.

ب. علی بن محمد و خوارج

منابع تاریخی پیوسته به تأثیر افکار خوارج، مخصوصاً از ارقه، در قیام صاحب‌الزنج اشاره و تأکید می‌کنند که رهبر قیام ظاهراً از پیروان خوارج بوده است. خوارج در فهم دین، با دیگران فرق داشتند. همین‌طور ماهیت اعتراضشان شبیه اعتراضات دیگران نبود. فرق خوارج با دیگران، در مقدم داشتن دین بر هر ارزش و اعتبار دیگری بود. به‌طوری‌که در دین

کوچک‌ترین سهل‌انگاری را تحمل نمی‌کردند. آنان دولت را به حساب دین نمی‌گذاشتند، زیرا به نظر ایشان، دولت متضمن پلیدی و پاکی بود، و عادتاً مصون از خطا می‌نمود. لذا دولتی را که مبرای از خطا نبود، به رسمیت نمی‌شناختند (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۴۲). خوارج را به فرقه‌های متعددی تقسیم کرده‌اند؛ اما مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است.

۱. ازارقه: پیروان ابوراشد نافع بن ارزق؛ ایشان طایفه‌ای بودند که با نافع از بصره خروج کردند و به شهر اهواز و کوره‌های آن آمدند و بر دیگر شهرهای فارس، کرمان و نیز در ایام عبیدالله بن زبیر، عمال او را در آن نواحی بکشتند و بعد از نافع، با قطری بن الفجاده المازنی بیعت کردند (شهرستانی، همان: ۱۵۲).

۲. نجدات: پیروان نجدة بن عامر حنفی

۳. بیهسیه: پیروان ابوبیہس هیصم بن جابر

۴. عجارده: پیروان عبدالکریم بن عجرد

۵. اباضیه: پیروان عبدالله بن اباض

۶. صفریه: پیروان زیاد بن اصفر

۷. شبیبیه: پیروان شبیب بن یزید شیبانی. او در خلافت فرقی بین جنس مرد و زن نمی‌گذاشت، و امامت زنان را نیز جایز می‌شمرد. پیروان او پس از شبیب با غزاله مادر او به امامت بیعت کردند (مشکور، همان: ۳۸-۳۹).

نظر به این‌که علی بن محمد را به خوارج ازارقه منسوب می‌داشتند، در این قسمت بعضی از عقاید خوارج ازارقه را بیان خواهیم کرد.

۱. علی (ع) را کافر می‌گفتند و رأی عبدالرحمن بن ملجم را صواب می‌دانستند. همچنین، عثمان، طلحه، زبیر، عایشه، عبدالرحمن بن عباس و سایر مسلمانان همراه ایشان را کافر می‌شمردند.

۲. کافر می‌دانستند کسی را که در جنگیدن با مسلمانان عذر آورد و با ایشان همراه نگردد و هجرت نگزیند.

۳. قتل کودکان و زنان مخالفان خود را مباح می‌دانستند.

۴. از دید آنان، سنگسار کردن زانی، روا نیست، زیرا در قرآن نیامده است.

۵. به عقیده‌ی آنان، اطفال مشرکان با پدران‌شان در دوزخ خواهند بود.

۶. تقیه را، چه در قول و چه در عمل، روا نمی‌دانستند.

۷. به عقیده‌ی ایشان، جایز است خدای بزرگ پیامبری مبعوث گرداند، و بداند پس از آن کافر خواهد شد، یا آن که پیش از بعثت کافر بوده است (شهرستانی، همان: ۱۵۴).

علی بن محمد از آرای خوارج ازارقه پیروی می‌کرد، زیرا عمل او در به ناحق کشتن زنان و اطفال و مردم، بر پیروی وی از ایشان دلالت دارد. همچنین خطبه‌ای دارد که در اول آن چنین می‌گوید: «الله اکبر، الله اکبر، لاله الا الله و الله اکبر الا لا حکم الا لله و کان یرالذنوب کلها شرکاء» (خدا بزرگ‌ترین است، خدا بزرگ‌ترین است، نیست خدایی جز خدای یکتا، و خدا بزرگ‌ترین است و هیچ حکمی نیست مگر از آن خدا، و او همه‌ی گناهان را شرک می‌داند). به علاوه، از نظر او تمام گناهان شرک به حساب می‌آمد (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲/۵۹۵).

پس از واقعه‌ی کشتار اهالی بصره، مهلبی (از فرماندهان زنگیان) در محل معروف به مقبره‌ی بنی‌کثیر منبری نهاده بود و روز جمعه پس از نماز به نام علی بن محمد خطبه خواند و بر ابوبکر و عمر رحمت فرستاد. وی در خطبه‌ی خویش از عثمان و علی یاد نکرد. به جباران بنی‌عباس و ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص و معاویه بن ابوسفیان لعنت می‌فرستاد. زیرا وی بر عقیده‌ی خوارج ازارقه بود (همان، ۶۰۶). ضمناً، ابن خلدون می‌نویسد: طبری و محققان، او را بر رأی ازارقه از خوارج می‌دانند (ابن خلدون، همان: ۵۴۵).

نتیجه‌گیری

قیام زنگیان را باید یکی از قیام‌های مهم در تاریخ اسلام به‌شمار آورد. این قیام به رهبری فردی ایرانی به نام علی بن محمد برپا شد که خود را به علویان منتسب می‌کرد. او هدف خود را رهایی انسان‌ها از ظلم و ستم و ایجاد عدالت و برابری و قسط اسلامی در بین انسان‌ها معرفی کرد. وی پس از بررسی اوضاع و آشنایی با جوّ سیاسی دوره‌ی ضعف و تنزل عباسیان، حرکت خود را در بین غلامان و بردگان آغاز کرد. اینان محروم‌ترین و ستمکش‌ترین طبقه‌ی جامعه بودند که بدترین، سخت‌ترین و پست‌ترین کارها را انجام می‌دادند. در مقابل، شکم خود را حتی سیر نمی‌یافتند. این گونه بود که آماده‌ی انفجار و حرکت انقلابی بودند، تا نسبت به وضع زندگی خود اعتراض کنند و حق خود را بستانند.

هنگامی که علی بن محمد با شعار آزادی، برابری و تأمین رفاه نزد مردم رفت، ایشان با تمام وجود به هواداری وی برخاستند و او را رهبر خود قرار دادند. مخصوصاً این شعارها از طرف کسی داده می‌شد که خویش را از علویان می‌دانست. علویان در طول تاریخ اسلام، به دلیل آن که خود را منتسب به پیامبر(ص) و خلافت را حق خود می‌دانستند، نظر مساعدی

نسبت به آنان وجود داشت. این امر در قیام‌های آنان و اقبال مردم نسبت به ایشان، به وضوح دریافتنی بود.

درباره‌ی این که علی بن محمد چه کسی بوده و چه مسلکی داشته و دارای چه مذهبی بوده، نظرات مختلفی بیان شده، اما آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، این است که دارای اصلتی ایرانی بوده و خود را به ظاهر منتسب به علویان کرده. زیرا بدین وسیله از حمایت علویان و دوستان آنان برخوردار می‌گشت. دین و مذهب او نیز با آنچه عنوان می‌کرد، فرق داشت. او خود را شیعه معرفی می‌نمود؛ اما اعمال، رفتار و سخنان او چیزی ارائه نمی‌کرد، جز آن که وی را از خوارج بدانیم. زیرا همان‌طور که بیان شد، از این راه، علاوه بر استفاده از نیروی بالقوه و بالفعل دوستان علوی و شیعیان، بهتر به مقاصد خود می‌رسید.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آژند، یعقوب. ۱۳۶۴ ش، *قیام زنگیان*، تهران، شکوفه.
۳. ابن ابی الحدید. ۱۴۱۳ هـ ق، *تجلی فضیلت (در فضایل و مناقب امیرالمؤمنین)*، ترجمه حسین شفیع، [بی‌جا]، [بی‌نا].
۴. ابن اثیر، عزالدین. ۱۳۸۲ ش، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه حمیدرضا آژیر، چ ۱، تهران، اساطیر.
۵. ابن الفقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق. ۱۳۴۹ ش، *البلدان*، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن. ۱۳۸۳ ش، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا. ۱۳۶۰ ش، *الفخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چ ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. ۱۳۸۳ ش، *یعقوب لیث*، چ ۸، تهران، نشر علم، آفتاب.
۹. پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ. ۱۳۵۴ ش، *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
۱۰. جعفریان، رسول. ۱۳۸۰ ش، *تاریخ تشیع در ایران*، چ ۳، قم، انصاریان.

۱۱. حموی، یاقوت. ۱۳۸۳ش، *معجم البلدان*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۱، تهران، میراث فرهنگی.
۱۲. دورانت، ویل. ۱۳۷۳ش، *تاریخ تمدن (عصر ایمان، بخش اول)*، ترجمه ابوالقاسم صارمی، چ ۴، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۳. دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم (ابن قتیبه). ۱۳۸۰ش، *امامت و سیاست*، ترجمه سید ناصر طباطبائی، تهران، ققنوس.
۱۴. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. ۱۳۶۶ش، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ ۲، تهران، نی.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۲ش، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، چ ۴، تهران، امیرکبیر.
۱۶. زیدان، جرجی. ۱۳۸۶ش، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، چ ۱۲، امیرکبیر.
۱۷. سایکس، سرپرسی. ۱۳۷۷ش، *تاریخ ایران*، ترجمه‌ی محمد فخرداعی گیلانی، چ ۶، تهران، دنیای کتاب.
۱۸. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. ۱۳۷۳ش، *الملل و النحل*، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، چ ۴، تهران، تحریر نو.
۱۹. صدیقی، غلامحسین. ۱۳۷۲ش، *جنبشهای دینی ایرانی*، چ ۱، تهران، پاژنگ.
۲۰. طبری، محمد جریر. ۱۳۷۵ش، *الملوک و الرسل و الملل (تاریخ طبری)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۵، تهران، اساطیر.
۲۱. طقوش، محمدسهیل. ۱۳۸۰ش، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، چ ۱، قم، حوزه دانشگاه.
۲۲. علی، احمد. ۱۳۵۹ش، *قیام زنگیان*، ترجمه کریم زمانی، تهران، رسا.
۲۳. فرای، ریچارد (و دیگران). ۱۳۷۹ش، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، چ ۳، تهران، امیرکبیر.

۲۴. مدرسی طباطبایی، سیدحسین. ۱۳۸۹ش، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، چ ۸، تهران، کویر.
۲۵. مستوفی، حمدالله. ۱۳۶۴ش، *تاریخ برگزیده*، ترجمه عبدالحسین نوایی، ج ۳، تهران، امیرکبیر.
۲۶. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۳۶۵ش، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۷. _____، ۱۳۷۸ش، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، چ ۶، علمی و فرهنگی.
۲۸. مشکور، محمدجواد. ۱۳۶۸ش، *تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام (تا قرن چهارم)*، تهران، چ ۴، اشراقی.
۲۹. مناظرحسن، محمد. ۱۳۸۰ش، *زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
۳۰. ولهوزن، یولیوس. ۱۳۷۵ش، *تاریخ سیاسی صدر اسلام*، ترجمه محمدرضا افتخارزاده، چ ۱، قم، معارف اسلامی.